

پدرش میرزا عبدالرحیم مشیزی از مالکان و  
خان‌های بردسیر بود و به سلسله تصوف "اهل حق"  
تملق داشت. عقاید آن فرقه تلفیقی بود از عرفان و  
حکمت متشاه و اشراق که از فلسفه ملاصدرا الهام  
می‌گرفت. جد پدری میرزا آقاخان دختر قاضی  
تہمتن از بزرگان دین زردشتی بود که بعد به کیش  
اسلام در آمده بود. مادر میرزا آقاخان دختر میرزا  
کاظم‌خان پسر میرزاتقی معروف به مظفر علیشاه  
کرمانی در زمره فقیهان به شمار می‌رفت. بعد به  
تصوف گرائید و از پیروان مشتاق علیشاه گردید.  
بعد از کشته شدن مشتاق علیشاه در کرمان، مظفر  
علی‌شاه به عتبات رفت، ولی در کرمانشاه به همراه  
چند تن از صوفیان نعمت الهی به قتل رسید.  
میرزا آقاخان، ادبیات فارسی و عربی، تاریخ اسلام و  
ملل و نحل، فقه و اصول و احادیث، ریاضیات و  
منطق، حکمت و عرفان، و طب قدیم را به شیوه  
زمان آموخت. معلم او در حکمت و طبیعیات حاجی  
آقا صادق از شاگردان ملاهادی سبزواری بود، به  
علاوه عرفان و تاریخ فلسفه و حکمت ملاصدرا و  
شیخ احمد احسانی را نزد سیدجوادی شیرازی معروف  
به کربلایی، خواند. حاجی کربلایی در آن زمان  
نزدیک هشتاد سال داشت و سه سالی بود که در کرمان  
می‌زیست و این شاگرد حق‌شناس همواره وی را به  
عمق دانش و بزرگی و اخلاق می‌ستاید.

# شہید راہ آزادی

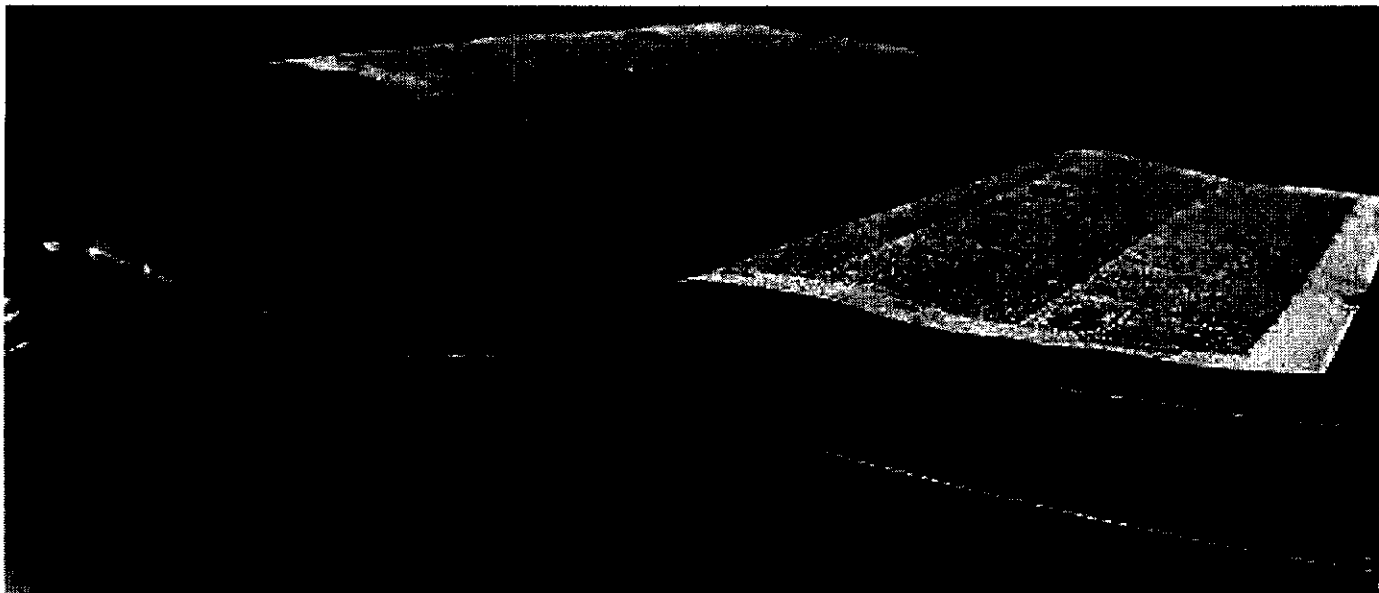


میرزا آقاخان حنیف

همیشه استبداد، دشمن فکر و  
دانش است و دانش همیشه  
دشمن استبداد، چنانکه اهل  
استبداد هیچوقت تاب انتقاد  
ندارند و مردم هوشمند آزاد  
هیچگاه از انتقاد باز  
نمانند، مگر اینکه  
روحشان را به امریمن  
بفرستند

میرزا عبدالحسین معروف به میرزا آقاخان  
کرمانی متخلص به "بهار کرمانی" فرزند میرزا  
عبدالرحیم از نویسندگان منتقد و شاعران و  
آزادخواهان با فرهنگ بسیار نامی ایران در سال‌های  
تلاش برای آزادی در دوره قاجاریه است.  
وی در سال ۱۲۷۰ هجری در قصبه مشیز از  
بلوک بردسیر کرمان در خانواده‌ای سرشناس و  
صاحب مکتب و اهل علم و عرفان متولد شد.

تحصیل کرد، و در نوشته‌هایش به این معنی تصریح  
دارد. در رشته زبان‌های باستانی بعدها از آثار  
شرق‌شناسان فرانسوی بیشتر بهره‌یاب گردید.  
نقاشی هم می‌کرد، و نقشه‌های جغرافیا و اسطرلاب  
را خوب می‌کشید. از جمله همدرسانش در کرمان  
شیخ احمد روحی (۱۳۱۴-۱۲۶۳) بود. این دو یار  
دبستانی دوستان جانی بودند و همسفر و شریک  
رنج و راحت زندگی و بعدها در سال ۱۳۰۴ هجری  
ضمن ملاقات با میرزا یحیی مازندرانی ملقب به  
صبح ازل در قبرس دو دختر او را به زنی گرفتند و  
نیز به یک مسلک سیاسی که هدف آن آزادی و  
عدالت در ایران بود پیوستند، هر دو سر در آن راه  
نهادند. هم شاگردی دیگر میرزا آقاخان شیخ احمد  
ادیب کرمانی بود که بعدها تاریخ منظوم ایران باستان،  
اثر دوست قدیم و شهید خود را به عنوان (سالارنامه)  
منتشر ساخت. تا حدود سی سالگی در کرمان زندگی  
کرد و به تحصیل و تدریس و تالیف اشتغال داشت.  
کتاب رضوان را به تقلید گلستان سعدی در بیست و  
پنج سالگی شروع کرد. چون پدرش در گذشت دارایی  
و املاک خانوادگی زیر اختیار او درآمد. اموال  
موروثی او را پنجاه هزار تومان نوشته‌اند. در همان  
اوان یعنی سال ۱۲۹۸ هجری عمل "ضابطی" مالیات  
بردسیر را قبول کرد. چون خدمت دیوانی برخلاف  
میلش بود خود به آن نپرداخت و عاملین برای آن  
کار گماشت. در آن موقع عبدالحمید میرزا ناصرالدوله  
فرمانفرما پسر فیروز میرزای فرمانفرما حاکم کرمان  
بود. وی مردی آزمند و ستمکار بود و وزیرش میرزا  
سیدکاظم وکیل الدوله بدتر از اربابش سیه دل و  
نابکار. میان میرزا آقاخان و حکومت کرمان بر سر



امور دیوانی و مالیات اختلاف افتاد. تن به زورگویی نداد و کار به ستیزه کشید. لاجرم زندگی و هست و نیست خود را رها کرد، به عنوان شکار از کرمان خارج شد و با اسب مخفیانه از طریق بیراهه عازم اصفهان گردید (سال ۱۳۰۱ هجری) وقتی به اصفهان رسید لباس "خوانین کرمان" برتن داشته و صاحب یک اسب بود و یک خورجین و یک تفنگ دولول. آن لباس را بیرون افکند، اسبش را فروخت و با پولی که همراه داشت زندگی ساده‌ای ترتیب داد. در این زمان کانونی از اهل علم و ادب در اصفهان تشکیل گردیده بود، و بعضی اندیشه‌های نو و مترقی به آنجا راه یافته، گاه‌گاه از کسانی چون شیخ محمد منشادی یزدی، روحانی روشن بینی که به کفرش متهم می‌کردند سخنان پرشوری شنیده می‌شد. میرزا آقاخان به زودی به کمال و دانش شهرت یافت و جای خود را باز کرد. نزد ظل‌السلطان حکمران اصفهان شناخته و معزز گردید و مقام "نایب‌اشکی آقاسی" به او داده شد. این شغل به هیچ وجه به او نمی‌برازید. حاکم کرمان بر ضد او نامه‌ای به والی اصفهان نوشت. آن شکایت همراه با ناسازگاری او با روش فرمانروایی ظل‌السلطان باعث شد که از شغل دیوانی برکنار گردد. سپس با شیخ احمد روحی که از کرمان آمده بود رهسپار تهران شد. (در سال ۱۳۰۳).

در تهران به مقام دادخواهی برخاست و از تعدی‌های حکمران کرمان به دولت شکایت برد. از سوی دیگر عبدالحمید میرزا ناصرالدوله تقاضا داشت میرزا آقاخان را دستگیر کنند و به کرمان بازگردانند. اما صدراعظم امین‌السلطان موافقت ننموده قرار شد میرزا آقاخان از شکایت خود دست بردارد و از پایتخت

برود. نخست به مشهد رفت مدت کوتاهی در کتابخانه آستان قدس رضوی به مطالعه پرداخت در آنجا با شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار متخلص به "حیرت"، آشنایی یافت. شیخ‌الرئیس که خود دانشمند و شاعر و فقیه و حکیم بود، میرزا آقاخان را در مشهد یعنی درست پیش از عزیمتش به اسلامبول ملاقات کرد. میرزا آقاخان از مشهد روانه رشت شد و از راه تبریز و بادکوبه رهسپار اسلامبول گردید. اواخر سال ۱۳۰۳ هجری به پایتخت عثمانی رسید. وی در آغاز اقامت در اسلامبول سخت تنگدست بود. چون بیمار گشت در بیمارخانه بینوایان بستری گردید. به خانواده‌اش در کرمان روی آورد اما محبتی ندید، و حتی به نامه‌هایش جوابی نرسید. در واقع مادر و برادرش عبدالمظفرخان سرتیپ با زد و بندهای شرعی وی را از ارث پدر محروم ساختند. این ناکامی بر نامرادی‌های زندگی‌اش افزود. در اسلامبول با میرزا محسن خان معین‌الملک (مشیرالدوله بعدی) سفیر وقت ایران رفت و آمدی داشت. میرزا محسن خان مرد نیکی بود و قدر میرزا آقاخان را می‌دانست. اما چندی نگذشت که عوالم آشنایی آنان به سردی گرائید. شاید نوشتن مقالات انتقادی میرزا آقاخان در روزنامه اختر اسلامبول خود علتی در این امر باشد و معین‌الملک خود را در محظورات سیاسی می‌دید.

است. میرزا آقاخان هم از سفارت ایران دامن فرارچید هنگامی که میرزا آقاخان به عثمانی رسید حاکم کرمان خواست او را به ایران باز گرداند. پیشکار کرمان وکیل‌الدوله نامه‌ای به میرزا آقاخان نوشت و به ظاهر دلجویی و مهربانی نمود. ولی او جواب تندى در این

باره داد و نویسنده نامه را نیز از ظلم و استبداد خاندان قاجار به بیم انداخت. در آن هنگام در اسلامبول جرگه‌ای از ایرانیان به وجود آمده بود که در میانشان مردمی بیدارند از تاجر و معلم و نویسنده و شاعر بودند. از آن جمله میرزا حبیب اصفهانی نویسنده نواندیش و صاحب بعضی تالیفات تازه مانند: غرائب عوائد ملل و دستور زبان فارسی، میرزا آقاخان با آن کسان آشنایی و دوستی پیدا کرد. میرزا آقاخان در آن دیار از دو سه راه‌آمرار معاش می‌کرد: نویسندگی در روزنامه اختر، تدریس زبان و ادبیات فارسی و عربی و علوم اسلامی به ایران و ترک و فرنگی، به علاوه از طریق رونویس کردن کتاب‌های خطی کمک خرجی تحصیل می‌نمود. روزنامه اختر یگانه روزنامه فارسی بود که در آن زمان در خارج از ایران انتشار می‌یافت. میرزا آقاخان مقاله‌های متعددی پیرامون انتقاد ادبی و سیاسی در آن می‌نوشت. رویه انتقادی اخترخواه ناخواه مورد پسند دربار ناصرالدین‌شاه نیفتاد، ورود آن به ایران ممنوع گردید. اما مخفیانه می‌رسید و توزیع می‌شد. همیشه استبداد دشمن فکر و دانش است و دانش همیشه دشمن استبداد، چنانکه اهل استبداد هیچوقت تاب انتقاد ندارند و مردم هوشمند آزاد هیچگاه از انتقاد باز نمی‌ایستند، مگر اینکه روحشان را به اهریمن بفروشند. همکاری میرزا آقاخان با روزنامه اختر چند سالی ادامه یافت بعد از آن کناره جست. از آن پس از راه تدریس در دبستان ایرانیان در اسلامبول روزگار می‌گذرانید و به علاوه به چند نفر از بزرگان عثمانی و اروپایی و بعضی ایرانیان (ادبیات زبان پارسی و پاره‌ای معلومات شرقی) درس می‌داد. میرزا آقاخان

در اسلامبول زبان انگلیسی را کمی بیشتر از سابق یاد گرفت. زبان ترکی اسلامبولی هم آموخت و از همه مهم‌تر زبان فارسی را به حد خود تکمیل کرد. همچنین با بزرگان عثمانی حشر و نشر پیدا کرد. به علاوه در محفل تجددخواهان ترک شهرت یافت و از نهضت فکری عثمانی و عقاید فرقه "ترکان جوان" آگاه گردید. همچنین از اندیشه‌های سیدجمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان متأثر شد. انتشار روزنامه قانون در (۱۳۰۷ هجری) در دوستی بین میرزا آقاخان و میرزا ملکم‌خان را باز کرد. این مقدمه همکاری سیاسی شد و به یکنلدی و یگانگی رسید. به طوری که از نامه‌های میرزا آقاخان به میرزا ملکم‌خان روشن می‌شود. میرزا آقاخان قصد سفر اروپا را داشت اما کامیابی نیافت. در مورد همکاری میرزا آقاخان با سیدجمال‌الدین، سید بنا بر دعوت و اصرار عبدالحمید و تشویق میرزا ملکم‌خان از لندن به اسلامبول رفت. (سال ۱۳۱۰ هجری) سلطان عبدالحمید به منظور گسترش مستملکات خود داعیه اتحاد اسلامی در سر داشت و به یاری و همدستی سیدجمال‌الدین سخت نیازمند بود. سلطان از احترام و مهربانی چیزی درباره سید فروگذار نکرد و حتی خواست اهل و عیال و خانه "به او بدهند. نپذیرفت. به این اندیشه بساط انجمن اتحاد اسلامی را با شرکت جمعی از ایرانیان و رجال شیعه ترک برپا کرد و مردم مختلفی را از هندی و افغانی و تازی و مصری و بلخی و سودانی به دور خود گرد آورد. از ایرانیان میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و برادرش افضل‌الملک شیخ‌الرئیس ابوالحسن میرزای قاجار متخلص به "حیرت" و میرزا حسن خان خبیرالملک در زمره اعضای آن انجمن بودند. بساط انجمن اتحاد اسلامی در آغاز رونق داشت، به گفته یکی از اعضای آن نزدیک چهارصد نامه به علمای همه کشورهای اسلامی فرستاده شد و نزدیک به دویست جواب در تأیید هدف و مرام آن رسید. عبدالحمید که خود را کامیاب می‌دید، برای قدردانی از سید او را در آغوش کشیده بوسید. سفیر ایران در اسلامبول کارهای انجمن را با آب و تاب به دربار گزارش می‌کرد و دولت از فعالیت‌های این محفل سیاسی آگاه بود حتی برخی از نامه‌هایی که میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی در انتقاد از حکومت استبدادی ناصرالدین‌شاه و رفتار میرزا علی اصغرخان صدراعظم او به علمای عتبات نوشته و آنان را به همکاری در راه پیشرفت اتحاد جامعه اسلامی دعوت کرده بودند. توسط یکی از جاسوسان دولت به دست ناصرالدین‌شاه افتاد. میرزا

علی‌خان صدراعظم در صدد دستگیری و آزار آنان برآمد و سفارش‌های لازم به میرزا محمودخان دیب، علاءالملک سفیر کبیر ایران در عثمانی فرستاد و علاءالملک در دربار عثمانی چنان وانمود کرد که میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و حاجی میرزا حسن خان خبیرالملک در شورش ارمنیان عثمانی (در سال‌های ۱۳۱۳-۱۳۱۲ هجری) دست داشته‌اند. سفیر ایران گروهی کرد و به دولت عثمانی پیشنهاد نمود هر گاه با تسلیم آنان موافقت کرده دولت ایران هم ارمنیان شورشی پناهنده به ایران را تسلیم خواهد نمود. صدراعظم ایران نیز این نظر را تأیید کرد. بنابراین در نیمه رجب سال ۱۳۱۳ هجری دولت عثمانی آنان را تحت‌الحفظ به طرابوزان تبعید و در آنجا زندانی کرد. چند بار در اثر وساطت سیدجمال‌الدین قرار شد تبعیدشدگان به طرابوزان به اسلامبول باز گردانده شوند ولی در اثر اقدامات سفیر ایران جلوگیری شد. در این میان میرزا رضا کرمانی از اسلامبول با شیخ ابوالقاسم برادر شیخ احمد روحی و به نام نوکری او ضمن ملاقات با زندانیان طرابوزان به ایران آمد و با ضرب ششلول ناصرالدین‌شاه قاجار را چند روز پیش از اجرای مراسم جشن پنجاهمین سال سلطنتش در بقعه حضرت عبدالعظیم از پای در آورد.

بعد از واقعه قتل ناصرالدین‌شاه (هفدهم ذی‌عقده سال ۱۳۱۳ هجری) بر سوءظن دولت قاجار درباره زندانیان طرابوزان افزوده شد. سرانجام دولت عثمانی به درخواست سفیر ایران آن سه نفر را در ذیحجه سال ۱۳۱۳ هجری به دست ماموران سرحدی ایران سپرد.

یکسره آنان را به زندان تبریز بردند و در غل و زنجیر افکندند به شرحی که در تاریخ بیداری ایرانیان آمده است هر سه نفر را که هر یک در حدود ۴۳ سال بیشتر نداشتند در هفته اول (چهارم یا ششم) صفر سال ۱۳۱۴ هجری به دستور محمدعلی میرزا ولیعهد شهبانگاه در باغ اعتضاد تبریز زیر درخت نسترن مانند گوسفند سربریند و سرهای آنان را پوست کنده و در آن آرد یا کاه کرده به رسم هدیه قساوت به نزد میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان صدراعظم ضد‌مردمی ناصرالدین‌شاه که همچنان بعد از مرگ ناصرالدین‌نشا بر مسند قدرت بود، و مظفرالدین شاه تازه به سلطنت رسیده به تهران فرستادند.

تأثیر اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی در بین نویسندگان ایرانی که از او الهام گرفته‌اند موضوعی قابل توجه است در بین این افراد میرزا جهانگیرخان

صوراسرافیل در درجه اول اهمیت قرار دارند.

تالیفات میرزا آقاخان کرمانی؛ علاوه بر مقاله‌های مندرج در روزنامه اختر، بیست کتاب و رساله تألیف و ترجمه کرده است از مجموع آن فقط شش کتاب انتشار یافته و آن هم پس از کشته شدن او در اکثر تالیفات از ذکر نام خود پرهیز دارد و این خود سبب عمده‌ای است در ناشناس ماندن آثار و مقام حقیقی نویسنده این مهجور مانند علل دیگری نیز دارد. تندی گفتار و طبع ناسازشکار وی و نالیمنی‌های اجتماعی همه باعث گردیده نام خود را باز ننماید. فهرست کتابهای او به شرح زیر است. **رضوان:** اثر ادبی که به تقلید گلستان سعدی نگاشته است. نخستین تألیف اوست و در ۲۵ سالگی در کرمان به نوشتن آن پرداخته است.

**ریحان:** نام کامل آن این است (کتاب ریحان بوستان افروز بر طرز و تربیت ادبیات فرنگستان امروز آخرین اثر میرزا آقاخان است و فقط ۲۰ صفحه آن را نوشته و ناتمام مانده. تاریخ تحریرش ذی‌عقده سال ۱۳۱۳ هجری می‌باشد که در تبعید طرابوزان نوشته و دو ماه بعد او را به جلالان حکومت قاجاریه در تبریز تحویل داده‌اند.

آثار دیگر او عبارتند از:

آیین سخنوری یا نامه سخن، نامه باستان، آیین سکندری یا تاریخ ایران باستان از اصیل‌ترین آثار میرزا آقاخان است. تاریخ ایران از اسلام تا سلجوقیان، یک مکتوب و صدخطابه، تاریخ شانزدهمین ایران، تاریخ قاجاریه و سبب ترقی و تنزل دولت و ملت ایران، در تکالیف ملت، تکوین و تشریح، هفتاد و دو ملت، حکمت نظری، هشت بهشت، عقاید شیخیه و بابیه، انشاءالله، ماشاءالله، رساله عمران خوزستان، ترجمه سرگذشت تلماک، ترجمه عهدنامه مالک اشتر.

**جغرافیا و هیات:** این کتاب ترجمه‌ای از انگلیسی به فارسی بوده که در حال حاضر در دست نیست.

دکتر فریدون آدمیت در پایان معرفی آثار میرزا آقاخان کرمانی نوشته است: گذشته از آثار مزبور از برخی سرشناسان کرمان که از احوال میرزا آقاخان اطلاع داشته‌اند (از جمله محمود دیبستانی کرمانی) به تواتر شنیده شده که میرزا آقاخان چند داستان تاریخی به صورت رمان فرنگی در باره مزدک مانی، نادرشاه و شاه سلطان حسین صفوی نوشته بوده است (که هیچ اثری از آنها در دست نیست).